

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَشَاءَ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

تفصیل کے لیے مہتاب انعامات مولانا عبد الرحیم ضیاء برکی حضرت مولانا مفتی صاحب مدظلہ العالی کے ہاتھوں سے لکھی گئی ہے

پندرہویں سال
1941ء

مہتاب انعامات
عقائد جاہلیہ

PRINTED - 1941

CHALU 198

بہتمام عاقل محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد رشید بن شمس الدین تریبیت یا فخر ابراہیم صاحب مدظلہ العالی مصطفیٰ خان مراد آباد

مطبع انعامات
دریں نظر آفاکابو مطبعہ

کتابخانه تصوف کابل

۸۲۳۹

الف ۲۶

تصوف

مترجم و مؤلف

آخر آيات

تاریخ و اصل

عقائد جامعیه

مقدمه آداب

تصوف

فصل کتاب

۱۲۰۸

شماره کتاب در ضمن مذکور

Call No الف ۲۶/۱۱۵

Author عبدالرحمن صا

Title عقائد جامعیه یعنی فارسی

ترجمه حسن العقیده

Acc. No.

۸۲۳۹

۸۲۳۹	۸۲۳۹
الف ۲۷	الف ۲۷
۵	۵

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد الهی و نعت رسالت پناهی و صلوة و سلام آل کرام و اصحاب محب و
مغنی مباد که حضرت و الامت ثبت ذات بابرکات است و در صفات مور و مر اسیم
پروردگاری روزگار شیخی و سیدی مولوی حاجی سید شهاب الدین صاحب
عرف حسن پادشاه ابقاه الله تعالی علی رؤس المسترشدین حسب اتفاق زمانه
در بیلاوار و این بلده فرستاده بنیاد حیدر ابا و در کن حرمها الهدی عن الفساد و الفتن
منظر بر استبداد طلبا طریقه تعلیم ظاهری و باطنی چنان مقرر فرمودند که اول طالب خدا را
در سن عقامت می فرمایند من بعد حسب استعداد طلبش بدایت باطن می نمایند تعلیم
فائده بیست و هشتم جوهر السلوک برای طالب لازم میدانند که در آن حضرت

بقیة السلف امام ائمه مقبول جناب سول خلد اصحاب فنا و بقا سندا و اصليين
 سيد الكاملين مولانا ميرزا حافظ حاجي سيد عبداللطيف المعروف بشاه
 محي الدين صاحب قاضی و پوری مدنی قدس سره در بیان عقائد اهل سنت
 و جماعت در رساله جمع فرموده اند یکی عزیزی پسر العقیده حسب صنایع علمای
 مشکلیین یکی دیگر فکر کرامت رقم معدن علوم و بهیئت مخزن فنون کسبیه عمده ترین
 خلفای احمدیه حکیم است محمد اول بلاشبته شاه مولانا شاه ولی الله محدث
 دہلوی و دیگری فارسی موافق قاعده صوفیہ و معتقدین مصنفه ولی کامل شیخ و اصل
 مقبول بارگاہ صمد شیخ فتح محمد محدث بہران پوری رحمتہ اللہ علیہما از آنجا کہ بر آ
 استفادہ یک فائدہ خاصہ حصول کتاب جو اہل السلوک بہر طالب خلی و شواری و غیر
 خدیر استعدا و بعض اخوان از کسوت علم عزیزی عاری بود حسب صواب دید حضرت عزیر
 ایجاب شد علی بن العقیدہ و با حسن عقیدہ خود در لباس فارسی جلوه داد و برای تسہیل
 تفسیر عقائد صوفیہ ابینہ ضمیمہ اش گردید م تا ہر دور رسالہ حکم رسالہ مستقل پیدا کند
 و فائدہ عام و ہمین صنایع و تعلیم و توراخوان کرام شود امید کہ
 بطیفیل طالبان اہل تصنیف این بہرچہ ان ہم کرد



مصنف و ملارض من کاس الکامل
 نصیب بہ آئین یار العیب

(Vertical marginal notes in Urdu script, including phrases like 'کتابخانه' and 'نصیب بہ آئین یار العیب')

(Bottom marginal notes in Urdu script)

در این بر اشفا و ادوایش کرا ساق و او پس این معنی غیر آن نیست اگر چه مشابیه در انظار و
 اورا یاری و همت و نداد و غیره حلول میکند و نه تغییر خود متحد میشود و قلم نمیشود و بذات و
 گدای حادث پس نیست در ذات و صفات او حدوث و مزین نیست که حدوث و تعلق صفات
 بتعلقات آن صفات تا اینک پیدا میشود و افعال و حقیقت حدوث اینک هر آینه تعلق همها و
 نیست و یکی حادث همان تعلق است افتتاح نام پس ظاهر میشود احکام تعلق متفاوت بسبب تفاوت
 متعلقات او و او پاک است از حدوث و تجدید و جمع و جوهره جوهرت و نه عرض و نه جسم و نه در
 حیرت و نه در حیرت و اشاره کرده نمی شود سوی او باینجا و آنجا صحیح نمی شود بروی حرکت و
 انتقال و تبدل در ذات و صفات وی و نه نادانی و دروغ و او بالای عرش است چنانکه تعریف
 کرد ذات خود را و الا کربن بر او مکانی و جانی بلکه کسی نمی داند حقیقت این تعویق و استوار را
 مگر خودشنی و چنانکه کاران در حکم از کسانی که او آن را خدای تعالی از نزد خود عقلی و او دیده خواهد
 بود و ظاهر آن روز قیامت بود و وجه یکی از آن دو وجه نیست که کشف کند بر دل مومنان کشف
 بلیغ را اما از تصدیق مومنان با و از روی عقل پس گویا که این رویت بیستم است مگر بغیر برابری
 و مقابله و جانب و رنگ صورت و متمزله و غیر آنمان قائل این همه اند و این چه حق نیست
 خطای آنها مگر در تاویل ایشان رویت را با نیم معنی یا حصر آنان رویت را در معنی و دیگر از آن دو
 وجه اینک ظاهر شود آن ذات پاک برای مومنان در صورتی که چنانکه مذکور است در حدیث پس
 خواهند دید و او را چشمهای خود به صورتی و رنگی و رو برو چنانکه در خواب می بینند طوریکه خبر داد بان
 نبی صلی الله علیه و سلم حیث قال رأیت کبری فی آحس حلقی مر فی پس خواهند دید
 در اینجا یعنی هر آنکه را بدید چشم آن را که می بینند در دنیا بخواب و این هر دو وجه را می فهمیم
 و اعتقاد میداریم و اگر مراد خدا و رسول خدا از رویت غیر این هر دو وجه باشد پس ما ایمان آوریم

در این بر اشفا و ادوایش کرا ساق و او پس این معنی غیر آن نیست اگر چه مشابیه در انظار و اورا یاری و همت و نداد و غیره حلول میکند و نه تغییر خود متحد میشود و قلم نمیشود و بذات و گدای حادث پس نیست در ذات و صفات او حدوث و مزین نیست که حدوث و تعلق صفات بتعلقات آن صفات تا اینک پیدا میشود و افعال و حقیقت حدوث اینک هر آینه تعلق همها و نیست و یکی حادث همان تعلق است افتتاح نام پس ظاهر میشود احکام تعلق متفاوت بسبب تفاوت متعلقات او و او پاک است از حدوث و تجدید و جمع و جوهره جوهرت و نه عرض و نه جسم و نه در حیرت و نه در حیرت و اشاره کرده نمی شود سوی او باینجا و آنجا صحیح نمی شود بروی حرکت و انتقال و تبدل در ذات و صفات وی و نه نادانی و دروغ و او بالای عرش است چنانکه تعریف کرد ذات خود را و الا کربن بر او مکانی و جانی بلکه کسی نمی داند حقیقت این تعویق و استوار را مگر خودشنی و چنانکه کاران در حکم از کسانی که او آن را خدای تعالی از نزد خود عقلی و او دیده خواهد بود و ظاهر آن روز قیامت بود و وجه یکی از آن دو وجه نیست که کشف کند بر دل مومنان کشف بلیغ را اما از تصدیق مومنان با و از روی عقل پس گویا که این رویت بیستم است مگر بغیر برابری و مقابله و جانب و رنگ صورت و متمزله و غیر آنمان قائل این همه اند و این چه حق نیست خطای آنها مگر در تاویل ایشان رویت را با نیم معنی یا حصر آنان رویت را در معنی و دیگر از آن دو وجه اینک ظاهر شود آن ذات پاک برای مومنان در صورتی که چنانکه مذکور است در حدیث پس خواهند دید و او را چشمهای خود به صورتی و رنگی و رو برو چنانکه در خواب می بینند طوریکه خبر داد بان نبی صلی الله علیه و سلم حیث قال رأیت کبری فی آحس حلقی مر فی پس خواهند دید در اینجا یعنی هر آنکه را بدید چشم آن را که می بینند در دنیا بخواب و این هر دو وجه را می فهمیم و اعتقاد میداریم و اگر مراد خدا و رسول خدا از رویت غیر این هر دو وجه باشد پس ما ایمان آوریم

در این بر اشفا و ادوایش کرا ساق و او پس این معنی غیر آن نیست اگر چه مشابیه در انظار و اورا یاری و همت و نداد و غیره حلول میکند و نه تغییر خود متحد میشود و قلم نمیشود و بذات و گدای حادث پس نیست در ذات و صفات او حدوث و مزین نیست که حدوث و تعلق صفات بتعلقات آن صفات تا اینک پیدا میشود و افعال و حقیقت حدوث اینک هر آینه تعلق همها و نیست و یکی حادث همان تعلق است افتتاح نام پس ظاهر میشود احکام تعلق متفاوت بسبب تفاوت متعلقات او و او پاک است از حدوث و تجدید و جمع و جوهره جوهرت و نه عرض و نه جسم و نه در حیرت و نه در حیرت و اشاره کرده نمی شود سوی او باینجا و آنجا صحیح نمی شود بروی حرکت و انتقال و تبدل در ذات و صفات وی و نه نادانی و دروغ و او بالای عرش است چنانکه تعریف کرد ذات خود را و الا کربن بر او مکانی و جانی بلکه کسی نمی داند حقیقت این تعویق و استوار را مگر خودشنی و چنانکه کاران در حکم از کسانی که او آن را خدای تعالی از نزد خود عقلی و او دیده خواهد بود و ظاهر آن روز قیامت بود و وجه یکی از آن دو وجه نیست که کشف کند بر دل مومنان کشف بلیغ را اما از تصدیق مومنان با و از روی عقل پس گویا که این رویت بیستم است مگر بغیر برابری و مقابله و جانب و رنگ صورت و متمزله و غیر آنمان قائل این همه اند و این چه حق نیست خطای آنها مگر در تاویل ایشان رویت را با نیم معنی یا حصر آنان رویت را در معنی و دیگر از آن دو وجه اینک ظاهر شود آن ذات پاک برای مومنان در صورتی که چنانکه مذکور است در حدیث پس خواهند دید و او را چشمهای خود به صورتی و رنگی و رو برو چنانکه در خواب می بینند طوریکه خبر داد بان نبی صلی الله علیه و سلم حیث قال رأیت کبری فی آحس حلقی مر فی پس خواهند دید در اینجا یعنی هر آنکه را بدید چشم آن را که می بینند در دنیا بخواب و این هر دو وجه را می فهمیم و اعتقاد میداریم و اگر مراد خدا و رسول خدا از رویت غیر این هر دو وجه باشد پس ما ایمان آوریم

Handwritten marginal notes at the top of the page, partially obscured by the main text's border.

بهر این که این صفت بر این دلگرمی نیست با حسن مراد آن که نیست آنچه است خداوند تعالی
شست و آنچه خواست شد پس کفر و معاصی که فریدن و از او است و راضی نیست با آن و آنچه است
اینکه کلامی پیش برید و در ذات و صفات خود نیست کسی حکم بر او نه واجب شود بر او
بواجب کردن غیر او بی گاهی بوعده میدهد چیزی را پس فاسد بود چنانکه او است و آنچه
خداوند تعالی الله و تمامی فعال او متضمن حکمت و مصلحت حکیمت بلکه او میداند و نسبت
بر روی لطف جزئی خاص با مصلحت خاص نیست قبیح از وی منسوب نیست در آنچه میکند و میفرماید
بنسوی خود و ظلم مراعات میکند حکمت او را آنچه پیدا کرد و فرموده اند که او خواهد که مال خودش خود
و صفات خود بکلامی چیزها اینک باشد او را حاجتی نیست پس تحقیق که آن ضعف و قبح است
نیست حکمی نسوی او پس عقلی را در حسن قبح است یا او در بودن فعل خاص سبب ثواب عقاب
حکم نمی رسد و تحقیق که حسن قبح است یا بقضای خداست و حکم آن حکمیت و او را و مراد آن را
پس عقلی زبان شایان است که در اینجا عقلی سبب آن و مصلحت آن مناسبت آن نمی برآید
و ثواب عقاب بعضی از آن است که عقل و دینی را بدانند که عقاب و ثواب را از این جهت
و هر عقلی از صفات او تعالی و او است بالذات غیر متناهی و سبب تحقق و برین نیست که تجرد در
شأن است یعنی مذکور در برای او تعالی ملائکه اند علوی و ملائکه اند مومل برکت است اعمال و صفات
نه در ملائکه و طلب نسوی کار خیر و تحریر میکنند برای بندگان تحریر برای هر یک است
معلوم است که لا یعصونک الله ما امرکم به و لا یطعونک من امر الله و لا یطعونک من امر الله و لا یطعونک من امر الله
شیاطین اند برای ایشان آسب شریف است نسبت این آدم و قرآن کلام الهی است و حکم کرده است
خداوند تعالی بآن جانب بی با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مساکان ایشان که گفته است
الله و حیاً و من و در آیه حجاب آوین بسبب که فیو حی و خیر ما باشد

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, written in a cursive script.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين
الطاهرين

پس انست حقیقت وحی و جانشینت شرک تسمیه در سماء و صفات خدا پس می گویند اطلاق سها
و صفات بر شمع و نمود روح در جسم است اجتماع جسم با خواهرشید و نمود و خواهر کرد و در آنها روح
و باشند جسمها چنانکه بودند از روی شمع و عورت و اگر چه دراز شوند یا کوتاه چنانکه وار و شده است
ضرس الکافر و مثل اسخیا یا باشند جسمها لطیف تر از آنها چنانکه آمده در صفت این جنات
و این کیفیت جسمها چنانست که بیشک طفلکی بهان جوان باشد و پیر باشد و اگر چه بدل شوند اجزا
در آن عالم هزار بار و گذشته از این صراط و حساب کتاب صراط و میزان عمل حق است و جنات
و در نوح حق است و آن همه در امور و مخلوق اند و اگر چه تصریح نکرده است نص بعین
جای آن هر دو بلکه آن هر دو جای اند که خدا خواسته چه که انست احاطت علم با خلق و عالمها
خدا و سلمان مرکب گناه کبیره تمام در آتش نخواهد ماند و آن کبیر و اصدای تعالی درین آیه
می نماید **بِحَقِّهِمْ أَكْبَرُ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِمْ كَيْفَ يَشَاءُ لَكَ سِيبًا تَكَ**
یعنی نسبت ناز و کفارات و عفو از کبائر جز است چرا که اعمال خدا تعالی در دنیا
و آخرت بر دو وجه است یکی موافق عادت رب العزت و یکی بطریق خرق عادت
و عفو کبائر کسی که بی توبه مرد جائز است بطریق خرق عادت و چسبیدن عفو
از حقوق آدمیان نیز جائز است و این وجه تطبیق است در میان آیات متعارضه
ظاهر و نظر و شفاعت حق است برای کسی که اذن خدا باشد و شفاعت رسول الله صلی الله
علیه و سلم برای اهل کسب است اوتق است و شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
قبول است در شفاعت و هر جا که نفی شفاعت واقع است پس مراد ازان شفاعتی بر
کسی نیست که جنب اذن خدای تعالی و بغیر مرضی او باشد و عذاب قبر بر
فاسق و آسایش در قبر برای مومن حق است و سوال سنکر و نکر حق است و آسسال

در این آیه هر دو وجه است یکی موافق عادت رب العزت و یکی بطریق خرق عادت
و عفو کبائر کسی که بی توبه مرد جائز است بطریق خرق عادت و چسبیدن عفو
از حقوق آدمیان نیز جائز است و این وجه تطبیق است در میان آیات متعارضه
ظاهر و نظر و شفاعت حق است برای کسی که اذن خدا باشد و شفاعت رسول الله صلی الله
علیه و سلم برای اهل کسب است اوتق است و شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
قبول است در شفاعت و هر جا که نفی شفاعت واقع است پس مراد ازان شفاعتی بر
کسی نیست که جنب اذن خدای تعالی و بغیر مرضی او باشد و عذاب قبر بر
فاسق و آسایش در قبر برای مومن حق است و سوال سنکر و نکر حق است و آسسال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين
الطاهرين

Handwritten marginal notes at the top of the page, written in a cursive script.

رسول جانب خلق حق است و تکلیف و ادون خدا بندگان خود را با امر و نهی بنمایان سولان
حق است و آن رسولان ممتازا از بندگان امور که آن امور یافته نمی شود و در تمامی مخلوق
غیر آنها ولایت دارند آن امور بر انبیا بودن آنها یکی از ان خلاق حاد است
و یکی از ان سلامت آفرینش و درین تکمال اخلاق ایشان است و سوای اینها هیچ
انبیا علیهم السلام اندازا فعال کفر و از کبائر عمدا و صراحت بر کبائر نگاه نمیکردند
ایشان لا اله الا الله از کفر و کبائر بپوشید و چه یکی از ان غیبت که پیدا میکنند ایشانرا
خدای تعالی بسلاست فطرت و کمال اعتدال اخلاق پس غیبت نمی کنند در معاصی بلکه
از ان متنفری باشند و دیگر وجه اینکه وحی فرستد سوی ایشان که هر آینه بر معاصی عقاب
می شود و بر طاعات ثواب پس هی باشد این وجه ایشان را باز دارند از معاصی و غیر
تئات نیست که حاصل میشود خدای تعالی در میان ایشان و در میان معاصی پدید
کردن لطیفه غیبیه مثل ظهور صورت یعقوب علیه السلام که گزنده انگشت خود بود و قصه
یوسف علیه السلام و محمد صلی الله علیه و سلم خاتم انبیا هستند که کسی نبی نخواهد آمد بعد از
صلی الله علیه و سلم و دعوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عام است برای تمامی انس و جن و
آنحضرت فضل انبیا اند باین خصوصیت و دیگر خواص مانند ان و کرامات اولیا حق است
و تعریف اولیا اینکه **الْمَوْصُوفُونَ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ تَعَالَى وَصِفَائِهِمْ الْمُسْتَوْفُونَ**
فِي إِتْقَانِهِمْ بزرگ میکنند خدای تعالی باین کرامات هر که اگر میخواهد مخصوص مسیگر و اند
بر صفت خود هر که را راه می کنند و گواهی میدهند به جنت و خوشبختی بر اساس

Handwritten marginal notes on the right side of the page, written in a cursive script.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, written in a cursive script.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, written in a cursive script.

عشیره سبطه و حضرت فاطمه و زینب و عایشه و حسن و حسین رضی الله عنهم اجمعین و توقیر
می کنیم و اعتراض می کنیم ب عظمت محل ایشان در اسلام و همچنین از اهل بدر و اهل بیته
الرضوان و ابوبکر صدیق امام برحق است بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از ان
حضرت عمر و بعد از ان حضرت عثمان و بعد از ان حضرت علی رضی الله عنهم بعد ایشان
خلافت تمام شد و بعد آن با دشا گزنده سخت گیر شدند و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله
عنه افضل خلایق اند بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از حضرت عمر رضی الله عنه رضی
افضلیت دیگران هیچ وجه نیست تا شامل شود نسبت شجاعت و قوت و علم و مانند آن
بلکه آن افضلیت شیخین یعنی نفع کثیر او شان است در اسلام پس در امر است نبی صلی الله
علیه و سلم هستند و دو وزیر آن حضرت صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند باعتبار
هست بالغه و آشکار کردن حق پس هر آینه برای نبی صلی الله علیه و سلم و وجه است یکی
وجه اخذ فیضان از خدا و دیگر وجه عطایه خلایق و برای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و اعطای
خلق از تالیف مرومان و جمع کردن آنان و برای تدبیر جنگ و طوایف و نگاه میداریم
زبانهای خود را از ذکر صحابه مگر بزرگ خیر و همه ایشان امام و راهبر هستند و درین میدان گفتن
همه ایشان حرام است و تعظیم همه ایشان واجب و تکفیر نمی کنیم هیچ کس را از اهل قبله مگر اینکه
دران باشد نفی صانع قادر مختار یا عبادت غیر المعبود یا انکار پیغمبر یا سایر
شروریات دین و امر بالمعروف و نهی عن المنکر واجب است و شرط آن نیست که سوی فتنه
نرساند و گمان قبول مروج باشد پس این عقیده من است عبادت می کنیم خدای تعالی را این
عقیده و ظاهر و باطن الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و اولاً ان شیخ ففتح محمد حدث رحمه الله علیه سیر ما یبند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوٰة و السلام علی رسول
که بر کردی که با کافر گوید اگر می در نفس الامر کافر نبود و قابل بالفعل کافر گردد و حکم لعن نیز همچنین آمده است اگر آنکس

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوٰة و السلام علی رسول
که بر کردی که با کافر گوید اگر می در نفس الامر کافر نبود و قابل بالفعل کافر گردد و حکم لعن نیز همچنین آمده است اگر آنکس
عشیره سبطه و حضرت فاطمه و زینب و عایشه و حسن و حسین رضی الله عنهم اجمعین و توقیر
می کنیم و اعتراض می کنیم ب عظمت محل ایشان در اسلام و همچنین از اهل بدر و اهل بیته
الرضوان و ابوبکر صدیق امام برحق است بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از ان
حضرت عمر و بعد از ان حضرت عثمان و بعد از ان حضرت علی رضی الله عنهم بعد ایشان
خلافت تمام شد و بعد آن با دشا گزنده سخت گیر شدند و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله
عنه افضل خلایق اند بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از حضرت عمر رضی الله عنه رضی
افضلیت دیگران هیچ وجه نیست تا شامل شود نسبت شجاعت و قوت و علم و مانند آن
بلکه آن افضلیت شیخین یعنی نفع کثیر او شان است در اسلام پس در امر است نبی صلی الله
علیه و سلم هستند و دو وزیر آن حضرت صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند باعتبار
هست بالغه و آشکار کردن حق پس هر آینه برای نبی صلی الله علیه و سلم و وجه است یکی
وجه اخذ فیضان از خدا و دیگر وجه عطایه خلایق و برای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و اعطای
خلق از تالیف مرومان و جمع کردن آنان و برای تدبیر جنگ و طوایف و نگاه میداریم
زبانهای خود را از ذکر صحابه مگر بزرگ خیر و همه ایشان امام و راهبر هستند و درین میدان گفتن
همه ایشان حرام است و تعظیم همه ایشان واجب و تکفیر نمی کنیم هیچ کس را از اهل قبله مگر اینکه
دران باشد نفی صانع قادر مختار یا عبادت غیر المعبود یا انکار پیغمبر یا سایر
شروریات دین و امر بالمعروف و نهی عن المنکر واجب است و شرط آن نیست که سوی فتنه
نرساند و گمان قبول مروج باشد پس این عقیده من است عبادت می کنیم خدای تعالی را این
عقیده و ظاهر و باطن الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و اولاً ان شیخ ففتح محمد حدث رحمه الله علیه سیر ما یبند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوٰة و السلام علی رسول
که بر کردی که با کافر گوید اگر می در نفس الامر کافر نبود و قابل بالفعل کافر گردد و حکم لعن نیز همچنین آمده است اگر آنکس

و با اوزنات آن اطلاق است ^{له} **فَمَرَجَ الْكُفْرَانَ يَلْتَقِيَانِ** ^{بَيْنَهُمَا بَرَزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ}
 بیان این معنی است پس آنچه تفسیر است راجع بظاهر آمده و همه اطلاق راجع بیاطن پس او
 فی الحقیقت اله است ^{عق رادو جهت است که با بساط و هم انقباض} **عَبْدِنَا** اما گاهی فی الحقیقت عبد نمی شود چنانچه حقیقت وی
 و صفات حقیقیه وی و الهیته و منی ^{مستغلب} نباشد از آنکه انقلاب حقیقت وی محال است و نه کما
 صفات حقیقیه وی از آن حقیقت نیز محال است پس اله عبد نما باشد و چون عبد بوجه تمام
 باصل خود و بیاطن خویش باز گردد و در نظر ازین تفسیرات برود و بر بیاطن گذارد و این شود
 بالکلیه فانی گردد تا ذات و صفات وی که مقید اند منبسط گردد و بذات و صفات حق متحد
 باشند همچو انبساط ذات و صفات حق در آن وقت این بنده کانه هو باشد و عبد اله نما گردد
 این است کمال آن بنده اما گاهی فی الحقیقت اله نشود از آنکه چون تفسیر آن بنده و صفات
 آن بنده بالکلیه انبساط پذیرد او بالکلیه نماید که منبسط گردد و دو که متحد باشد با حق پس کمال آن
 این است که در وی حق جلوه گر باشد و آن بنده انبساط و اتحاد با حق پذیرد چنانچه کانه هو
 گردد و عبد اله نما شود این است تحقیق محققان و عقیده گروه صوفیان و ذوق و وجدان
 عارفان اگر عارفی از شعور خود بالکلیه گم گردد و خود را همچون بنده و هو هو گوید معذور است
 و گاه نیست از حقیقت حال خود و چون بشمار شود و از حقیقت حال خود خبردار گردد و خود گوید
 کمال من این است که من عبد اله نما باشم چنانچه حضرت سلطان العارفين با نرسید بساط
 قدس سره العزیز می فرماید **ان قلت یومئذ یسبحانی ما اعظم شأنی فانا الیوم کافر مجوسی وانا
 اقطع ذنابی و اقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله**
 چون سلطان العارفين از حقیقت حال خود خبردار شد گفت اکنون مسلمان شدم حقیقت حال
 این است که آن حقیقت مطلق را باین تفسیر و یا بدینی اتحاد و تباین نامسلمان حقیقی شود
^{با منافیة الحقیقتین}

در آن کلام و در بیان
 که با چه چیز است
 پس است که تفسیر
 اطلاق
 فانی و صفات راجع
 است از مطلق
 معنی ای شود
 صفات مطلق
 محکم که تفسیر
 از آن که یک
 چه بنده است
 از آن که تفسیر
 است از آن که تفسیر
 نامسلمان حقیقی

بنا بر این که این علم را با حق و یگانگی نیست و صوفیان بر یگانگی و همه اطوار یگانگی بر عالم
جائز و از تبدیل جزوی و کلی از ایمان ^{ذات وجود} شایسته اند که نزد ایشان حق ثابت است اما نه جدا گانه
و یگانگی از عالم و نه متحد و یگانگی با او زیرا که نزد ایشان من حیث الوجود یگانگی است و من حیث
الاعتبار یگانگی و ثبوت ایمان بر و رکن است یگانگی و یگانگی و آن یگانگی و یگانگی بدو است
امر الحق و البعد و جمع الامرین ^{ذات وجود} المذکورین ایمان تمام و کامل میداند لکن فی ثبوت الحق و البعد
بلا تباين و اتحاد پس کسی بوجدان ذوق بی تباین اتحاد دهد و مرتبه را بر ابر دارد و حقیقت
وجود را با جمیع الکیات حقیقیه و با جمیع قیود است خلقیه و بر پا بود و کامل ممل می گویند و کسی
باستیدای خود یا باستیدای حق مرتبه خلق را محو سازد و او را معلوم الحال گویند و مغرور و از بر و مرفوع لفظ شایسته
ان الله كما اخذ العشاق باصدا و منهم و کسی را که رویت خلق حق را سزاوار را محو گویند و کسی
علم و حدیث با تو هم خطو آن علم مرتبه خلق را بر دارد و او را محدود و نزدیک گویند و کسی که علم و معرفت
و وحدت را چنانکه مذکور است بداند و بدان عقیده صحیحی دارد و مراقبان بود او را عالم ربانی خوانند
و امید است که او بطقیل این علم و عقیده و مراقبه بدرجه کمال رسد درین جهان یا در آن جهان
و کسی مراقب نبود و آن علم و عقیده صحیحی دارد او هم چیزی ازین نصیب خالی نبود و ازین حظ عاقل
نماند و هر که این علم و عقیده صوفیه را یاد دارد و هر مسئله این رساله را تحقیق بداند از اولت صوفیا
خامان از خود یقینت زیندگان از الحاد و ملی این از اباحت ابا احتیان نجات یابد و بدرجه
صدیقان رسد و اندر علم بالصواب صوفیان آن حقیقت را که حقیقت وجود است من حیث
هو بلوغ مرتبه لا تعین و ذات تحت خوانند اما نه بان ^{ذات وجود} معنی که مفهوم سلب تعین و یقینت است اما نه
باشد و نیز این مرتبه را مرتبه احدیت و مرتبه نجیب بنویت و مرتبه لاهوت خوانند و هیچ سببی
که در این مرتبه دیگر و در و اندازند و چون آن حقیقت را بعلم مطلق و علم اجمال که یافت

این علم را با حق و یگانگی نیست و صوفیان بر یگانگی و همه اطوار یگانگی بر عالم
جائز و از تبدیل جزوی و کلی از ایمان شایسته اند که نزد ایشان حق ثابت است اما نه جدا گانه
و یگانگی از عالم و نه متحد و یگانگی با او زیرا که نزد ایشان من حیث الوجود یگانگی است و من حیث
الاعتبار یگانگی و ثبوت ایمان بر و رکن است یگانگی و یگانگی و آن یگانگی و یگانگی بدو است
امر الحق و البعد و جمع الامرین المذکورین ایمان تمام و کامل میداند لکن فی ثبوت الحق و البعد
بلا تباين و اتحاد پس کسی بوجدان ذوق بی تباین اتحاد دهد و مرتبه را بر ابر دارد و حقیقت
وجود را با جمیع الکیات حقیقیه و با جمیع قیود است خلقیه و بر پا بود و کامل ممل می گویند و کسی
باستیدای خود یا باستیدای حق مرتبه خلق را محو سازد و او را معلوم الحال گویند و مغرور و از بر و مرفوع لفظ شایسته
ان الله كما اخذ العشاق باصدا و منهم و کسی را که رویت خلق حق را سزاوار را محو گویند و کسی
علم و حدیث با تو هم خطو آن علم مرتبه خلق را بر دارد و او را محدود و نزدیک گویند و کسی که علم و معرفت
و وحدت را چنانکه مذکور است بداند و بدان عقیده صحیحی دارد و مراقبان بود او را عالم ربانی خوانند
و امید است که او بطقیل این علم و عقیده و مراقبه بدرجه کمال رسد درین جهان یا در آن جهان
و کسی مراقب نبود و آن علم و عقیده صحیحی دارد او هم چیزی ازین نصیب خالی نبود و ازین حظ عاقل
نماند و هر که این علم و عقیده صوفیه را یاد دارد و هر مسئله این رساله را تحقیق بداند از اولت صوفیا
خامان از خود یقینت زیندگان از الحاد و ملی این از اباحت ابا احتیان نجات یابد و بدرجه
صدیقان رسد و اندر علم بالصواب صوفیان آن حقیقت را که حقیقت وجود است من حیث
هو بلوغ مرتبه لا تعین و ذات تحت خوانند اما نه بان معنی که مفهوم سلب تعین و یقینت است اما نه
باشد و نیز این مرتبه را مرتبه احدیت و مرتبه نجیب بنویت و مرتبه لاهوت خوانند و هیچ سببی
که در این مرتبه دیگر و در و اندازند و چون آن حقیقت را بعلم مطلق و علم اجمال که یافت

بنا بر این که این علم را با حق و یگانگی نیست و صوفیان بر یگانگی و همه اطوار یگانگی بر عالم
جائز و از تبدیل جزوی و کلی از ایمان شایسته اند که نزد ایشان حق ثابت است اما نه جدا گانه
و یگانگی از عالم و نه متحد و یگانگی با او زیرا که نزد ایشان من حیث الوجود یگانگی است و من حیث
الاعتبار یگانگی و ثبوت ایمان بر و رکن است یگانگی و یگانگی و آن یگانگی و یگانگی بدو است
امر الحق و البعد و جمع الامرین المذکورین ایمان تمام و کامل میداند لکن فی ثبوت الحق و البعد
بلا تباين و اتحاد پس کسی بوجدان ذوق بی تباین اتحاد دهد و مرتبه را بر ابر دارد و حقیقت
وجود را با جمیع الکیات حقیقیه و با جمیع قیود است خلقیه و بر پا بود و کامل ممل می گویند و کسی
باستیدای خود یا باستیدای حق مرتبه خلق را محو سازد و او را معلوم الحال گویند و مغرور و از بر و مرفوع لفظ شایسته
ان الله كما اخذ العشاق باصدا و منهم و کسی را که رویت خلق حق را سزاوار را محو گویند و کسی
علم و حدیث با تو هم خطو آن علم مرتبه خلق را بر دارد و او را محدود و نزدیک گویند و کسی که علم و معرفت
و وحدت را چنانکه مذکور است بداند و بدان عقیده صحیحی دارد و مراقبان بود او را عالم ربانی خوانند
و امید است که او بطقیل این علم و عقیده و مراقبه بدرجه کمال رسد درین جهان یا در آن جهان
و کسی مراقب نبود و آن علم و عقیده صحیحی دارد او هم چیزی ازین نصیب خالی نبود و ازین حظ عاقل
نماند و هر که این علم و عقیده صوفیه را یاد دارد و هر مسئله این رساله را تحقیق بداند از اولت صوفیا
خامان از خود یقینت زیندگان از الحاد و ملی این از اباحت ابا احتیان نجات یابد و بدرجه
صدیقان رسد و اندر علم بالصواب صوفیان آن حقیقت را که حقیقت وجود است من حیث
هو بلوغ مرتبه لا تعین و ذات تحت خوانند اما نه بان معنی که مفهوم سلب تعین و یقینت است اما نه
باشد و نیز این مرتبه را مرتبه احدیت و مرتبه نجیب بنویت و مرتبه لاهوت خوانند و هیچ سببی
که در این مرتبه دیگر و در و اندازند و چون آن حقیقت را بعلم مطلق و علم اجمال که یافت

آن را افسا گویند
آن را افسا گویند
آن را افسا گویند
آن را افسا گویند
آن را افسا گویند
آن را افسا گویند
آن را افسا گویند
آن را افسا گویند
آن را افسا گویند
آن را افسا گویند

خودست هر خود را بذات خود و یافتن جمع شیونات نسبت یعنی اسما الهی و کونی پی امتیاز یکی از دیگری
ملاحظه نمایند وحدت گویند و حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و اوصیایه وسلم خوانند و تجلی اول
و تعیین اول و تمرل اول نامند و چون آن حقیقت را العلم مفصل که یافت خودست با صفات و
اسماء الهی و کونی مفصلا با امتیاز یکی از دیگری ملاحظه نمایند واحدیت و الیهیت و حقیقت انسا
خوانند و دانش خود را این مرتبه است هر کوان ^{علمی} تعیین علمی و اعیان ثابت نامند و این همه جدا
دشود و علم و شعور او را در هر طریق منحصرست و این همه مراتب مذکور را قدیم بنامند و تقیید
و تاخیر یکی بردگیری تقدیم و تاخررتبی دانند نه مکانی و زمانی و چون آن حقیقت متلبس شود
بعالم نوری آن را عالم ارواح و عالم ملکوت و عالم مثال خوانند و چون آن حقیقت متلبس شود
بعالم جسمانی آنرا عالم اجسام و عالم شهادت و عالم ناسوت گویند و چون آن حقیقت متلبس شود
و مقید باشد بجمع مراتب مذکوره جسمانی و نورانی و احدیت و وحدت انسانی گویند و چون آن
حقیقت بعد از این تقیید در انسان بنیسط گردد و متشع شود بجمع مراتب مذکوره و همه مراتب مذکوره
در وی ظاهر آیند بانسیاط خود و او را کانه هو گردانند آن را انسان کامل گویند و آن را نبیاط
و اتساع بکمال و اکمل مرتبه در صورت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دارند و ختم نبوت بهم برود
ازین چه شمارند و از عبارات سابقه معلوم شد که کمال مقید به و وجه نگاه داشتن است وجه اطلاق
و وجه تقیید که در خواست است با چون آن حقیقت مطلقه مقید شد بخرید مقید شدن به تقیید خود و وجه
گرفت و به تقیید بصرو تقیید بجمع مقید و همه اوصاف مقید به تقیید عادت گرفتند و آن حقیقت
مطلقه را و اوصاف آن حقیقت را آیدند و از آن حقیقت بیگانه و آرشتند و جهت تقیید را آن
غالب مد و احکام و لوازم تقیید بر و استولی شد اکنون طریق رجوع مقید سوی مطلق این است
که وجه اطلاق را بر وجه تقیید غالب کند و همیشه مراقب بود وجه اطلاق باشد هیچ وجه ملاحظه بود

در بیان این مرتبه
در بیان این مرتبه
در بیان این مرتبه
در بیان این مرتبه
در بیان این مرتبه
در بیان این مرتبه
در بیان این مرتبه
در بیان این مرتبه
در بیان این مرتبه
در بیان این مرتبه

تقیید نکند و بهر طریق که وجه تقیید فراموش شود آن طریق لازم گیرد و فرض راه داند و بهر امریکه وجه
 تقیید را غلبه دهد و در کثرت و دوی اندازد آن امر را قاطع الطریق داند و باین ملتفت نشود و اگر
 آن امر از امور دنیوی است واجب است که آن را با کلیه ترک کند و اگر از امور دینی است پس
 ببیند که اگر آن امر از مفروضات است یا از سنن و احوال است یا آن ضروری است
 و اگر این باینست آن اهم ترک کند اگر چه آن امر از خیرات و حسنات باشد حاصل الکلام هرگاه که
 وجه اطلاق را غلبه دهد فرض راه و می آن کار است از آنکه فرض راه و می آن است که وجه اظهار
 را حاضر آورد از اینجا است که گفته اند خیر الدنیا و الاخره صفت عاشقان است مقیید
 نگاهداشتن بر وجه مطلق فرض آمده است و هرگز ملاحظه بوجه تقیید نکند و اگر خواهد که هر دو
 وجه را نگاه دارد ممکن نیست که غلبه وجه اطلاق حاصل نماید از آنکه مقیید بوجه تقیید عادت
 گرفته است و تقیید و لوازم است و لازم حال او آمده اند مانع وجه اطلاق آیند و سعی در
 ابتداء ممکن نیست که نگاهداشتن و وجه وجه اطلاق را غالب آورد بعد از غالب شدن وجه اطلاق
 ملتفت بوجه تقیید نشود و مراقب بآن چه باشد و آن چه را حاصل کند در آن وقت ممکن است که
 وجه تقیید بآن طریق حاصل آید که وجه اطلاق را حاجب نباشد و مانع نیاید چون آن وجه تقیید
 حاصل شد بدرجه کمال رسید مساوی الطرفین گشت تا بنیاصلوات الله علیهم که بخالی از
 بوجه اطلاق آمده بودند از نسک رسول الله صلی الله علیه و وجه تقیید هم همراه ایشان بود آیه کریمه و چون
 الحق لیظنکه علی الدین کلام ایشان را هر دو وجه داده نبی کردند و بدعوت خلق فرستادند
 و گرنه نبی و رسول نتوانند شد نبی را صلی الله علیه و آله سلم ظهور آن هر دو وجه بکمال مرتبه
 داده بودند از آن جهت آن حضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم خاتم النبیین اند فافهم هذا الطریق
 و متصل و توصل و اصل علیه خاتمها کپای بنندگان خراجهم صیاعفا الله و نوبه

العلم
 الخلق تقیید را
 نگاه داشته است
 هر وجه تقیید
 غلبه بر طبق
 غلبه بر طبق
 ضمایع هر دو
 علم در بین
 است تا غلبه
 سبب تقیید
 علم الله
 چون اتصال
 بود جنبش

و بصحتم برضا نامه برای سنیان یعنی که این کتاب بطبع و تصحیح نظر است هر دو دستور خط کرده شد فقط
حسن الخط و بنی حوری در کتب خانگی

کتابخانه خانگی

و مستحبی گوید که چون از فهم مضامین این و راق انسان را مرتبه جامعیت حاصل می شود بنا علیه
نامش عقائد جامعیه نهادم الله صل علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم هفدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰ هجری
تقریر لازم التخرید نوک ریز قلم کرامت رقم حضرت بلند تربت قدوه پهلوی
عمده المحققین خلیفه سید شاه محی الدین جگر گوشه حضرت خاتم المرسلین
مولای مرشدی جناب مولوی حاجی سید شهاب الدین صاحب عرف
حسن پادشاه تخلص شهاب القاه الله تعالی علی و اولی المرشدین ابی نعیم الدین

بسم الله الرحمن الرحيم

حامد و صلیا و سلم این چه حسن العقیده که بر حسن عقیده مترجم دلمست لفظاً لفظاً فصیح و حرفاً حرفاً

صیح شد و حیره و علیه خبره	یار ب بدل ضیا خیا بخش	زوکن فانی تر خود بقا بخش
یار ب بنی دال پاکش	خط عفو شش نور بخش	باد و بنی سیکه نمایش
کن عین هدایت آتیش	آجلوه در شهاب ناقب	در جلوه خود کنش مرآب
معمور زیاد توضیا باد	انسان مراد توضیا باد	اسال اشدان نیفقه و تقفع

و بر تخی در جات فی کل وقت و حین بحرته سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین قاله بقدره رقمه بقلمه
الفقیه الحقیر شهاب الدین حسن پادشاه کان الله له و لوالدیه و لسا اهل مسلمین آمین ثم آمین
قطعه تاریخ ضیا یا مهر نورس از مطلع نازکی خیالی حافظ محمدرضا نوروزی نوروزی اقامه کلام علی عاقل المعانی

حبه این نسخه زاور که تصنیف ضیا است	طالب حق راهمه الحق فوائد آسوده
کشتن در کتب خانگی	بهر فاضان آلهی این عقائد آسوده